



## موضوع عام: أدلهی لزوم معاظاة

## موضوع خاص: آیه تجارت

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره آیه تجارت بود لاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض» بیان کردیم نظریه محقق خوئی نقد شد نظریه علامه نقد و بررسی شد. باقی ماند اقرب به فرمایشات حضرت امام فرمایش صاحب هدی الطالب یعنی مروج است که فرمایشات حضرت امام را بیان کردند و ما یک اشکالی به بیان ایشان داریم تقریباً عباراتشان نیز عبارات حضرت امام است با بیع حضرت امام که قلم حضرت امام است تقریباً یکی است ولی متأسفانه اسم حضرت امام را بیان نکردند. ولی باز در اشکال مسأله باقی مانده است ایشان اصرار دارند در توضیح عبارت که این باطل باید باطل عرفی باشد نه واقعی و شرعی - با همان بیان شیخ که خواندیم - دلیلش این است که اینها ملقی به عرف هستند پس باید مفهوم عرفی مبنا باشد. لکن این باطل عرفی چون قابل تخصیص نیست تصرف شارع تخصصی است و خروج موضوعی است که حرف شیخ است و ایشان تایید می کند با بیان حضرت امام تایید می کند که اگر شارع گفت شفعه مصادق لاتاكلوا نیست این تصرف تصرف موضوعی است یعنی خواسته بگوید من مالک حقیقی ام. عرف نمی فهمد. این از مصادیق اکل مال به باطل نیست یا خیار حیوان و خیار مجلس از مصادیق اکل مال به باطل نیست.

عبارات را مقایسه کنید. مروج میفرماید تصرف شارع از باب تصرف موضوعی است و خارج کردن چیزی از باطل موضوعاً است زیرا باطل را نمی شود تخصیص زد ولی اگر این طور شد نمی توان عند الشک که شارع بیان ندارد از آیه استفاده کرد زیرا تمسک عام در شبهه مصادیق عام است چون مرجعش به این برمیگردد که این باطل عرفی منوط به عدم تصرف شارع است اگر شارع در شفعه تصرف کرد، شفعه از عنوان باطل بیرون می آید. صحیحه که محقق خوئی استفاده کرده بود را نقد می کند و می گوید این طوری است ولی الان که شک داریم که آیا رجوع بعد از معاطات از مصادیق تصرف شارع است که اکل مال به باطل نباشد یا نه از مصادیق تصرف شارع نیست و از مصادیق اکل مال به باطل است و عند الشک نمی توان از لاتاكلوا استفاده کرد زیرا تمسک به عام در شبهه مصادیق عام است و بعد یک جوابی درست می کند که موضوع بحث ما این جواب است.

ایشان می گوید اگر این طوری شد تصرف شارع در مسأله اکل مال به باطل غیر از تصرف شارع در قاعده سلطنت است زیرا در موارد سلطنت شارع می گوید صبی مالک است ولی سلطنت بر مالش ندارد، ولی سلطنت دارد. مالکیت غیر از

سلطنت است ماکلیت یک حیث دارد و سلطنت حیث دیگری دارد. در صبی می گوید مال برای بچه است ولی تصرف صبی در مالی که مال خودش است به خاطر نبود سلطنت است شارع می گوید بچه سلطنت ندارد. این تصرف شارع در مواردی مثل سلطنت صبی و مجنون بر مالش این خروج از سلطنت و این تصرف تصرف تخصیصی است و هیچ اشکالی ندارد که شارع بگوید اینجا سلطنت نیست ولی تصرف شارع در خارج کردن رجوع یا اخذ به شفعه تخصیصی نیست بلکه خروج موضوعی و تخصیصی است و لذا می گوید بنابر توضیحات ما فرق است بین تصرف شارع در آیه لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل با تصرف شارع در قاعده الناس مسلطون علی اموالهم. یا اگر شارع تصرف کرد و گفت خمر مال نیست عقلاء می گویند مال است و مورد خرید و فروش قرار می دهند. اگر شارع خمر را از عموم مال خارج کرد این تصرف تخصیصی است و شارع می تواند چنین کاری کند ولی در لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل نمی تواند چنین کاری کند زیرا باطل آبی از تخصیص است ولی اگر تصرف شارع تخصص است نه تخصیصی، عند الشک که نمی دانم تصرف کرده است یا نکرده است آیه از کار می افتد زیرا تمسک به عام در شبهه مصداقیه اش است. الا اینکه کسی بگوید مرجع این حرف ما که باطل عرفی منوط و مشروط به عدم تصرف شارع برمیگردد به این که باطل باطل شرعی بشود و اگر این به باطل شرعی برگشت - یعنی می خواهد بگوید حرف و اشکال حضرت امام وارد است ولی مرجعش به این بر میگردد که باطل شرعی شود- در این صورت لاتاکلوا اموالکم بینکم به باطلی که شارع می گوید نه باطلی که خود شما می گویند. اگر بدانم این باطل عرفی معلق بر عدم تصرف شارع است در واقع میگویم این باطل باطل شرعی است پس عند الشک آیه از کار می افتد. ایشان می گوید اشکال این حرف این است که مگر شما ثابت نکردید که ادله ملقی به عرف هستند و لذا باید عنوان ادله عرفی باشند نه شرعی. این حرف شما نهایتاً باطل را شرعی می کند و ما ثابت کردیم ادله ملقی به عرف یا ادله امضا ملقی به عرف هستند پس باطل شرعی نیست بلکه باطل باید عرفی باشد. اگر این را از ما بپذیرید و به اشکال حضرت امام اشکال کنید که حضرت امام طوری آیه را معنا کرده است که باطل شرعی شده است و این با ملقی بودن به عرف یا ادله امضایی بودن نمی سازد.

اگر آیه را این طوری معنا کردید آن موقع از حرف قبلی بر می گردیم که خروج شارع اینجا مانند خروج از سلطنت است و تخصیصی می شود. خارج کردن خیار حیوان و اخذ به شفعه مثل خروج صبی از سلطنتش است زیرا مجبورید عنوان را عرفی نگه دارید و اگر این کار را نکنید اشکال اول لازم می آید و لذا ایشان نتیجه می گیرد که حق با حضرت امام نیست و اشکال حضرت امام وارد نیست و حق با شیخ است که خروج نهایتاً تخصیصی و حکمی باشد نه موضوعی و الا ادله دیگر ملقی به عرف نخواهد بود.

بعد می فرماید اگر کسی خیلی اصرار کند که این باطل باطل شرعی یا واقعی است ما می توانیم بگوییم به واسطه قرینه مقام - که جلسه قبل توضیح دادیم - که شارع در مقام اعطا قاعده است پس قرینه مقام اقتضا دارد که باطل باطل شرعی است ولی فهم عرف ملاک است تا من چیزی بگویم. هرگاه من بیانی دادم، همان حاکم است اگر بیان ندادم فهم عرف ملاک در شناخت باطل شرعی و باطل واقعی است.

جواب اول این بود که باطل باید عرفی باشد و خروج باید تخصیصی باشد والا با مبنایی که ادله ملقای به عرف اند جور در نمی آید. جواب دوم اینکه اگر اصرار کنید که این باطل باید شرعی یا واقعی باشد قرینه مقام یعنی مسأله اعطا قاعده اقتضا دارد که فهم عرف در شناخت باطل واقعی یا شرعی مُحَكَّمٌ الا اینکه یک بیانی از شارع بیاید.

جواب اشکال اول: اینکه شما گفتید نتیجه فرمایش حضرت امام این است که عناوین عناوین شرعی شوند این حرف حضرت امام نیست این حرف علامه است. آقای مروجی که می گوید مرجع مسأله این است که مراد از باطل باطل شرعی باشد، بله، ولی به کدام مراد؟ مراد استعمالی یا جدی. وقتی گفته می شود این عناوین ملقی به عرف هستند یعنی اینکه مراد استعمالی شد یعنی ظهورشان در باطل عرفی است و به همین دلیل به علامه اشکال کردیم. وقتی گفته می شود اینها متوقف اند بر عدم تصرف شارع. یعنی حجت در باطل شرعی.

حضرت امام گفت مراد استعمالی، عرفی است و لذا ما در جلسه قبل برای رد کلام علامه این را گفتیم که اگر منظور شما این است که ظاهر عنوان باطل باطل شرعی است اشتباه است

ما یک مدلول تصویری داریم، یک مدلول تصدیقی شماره یک داریم میگوییم ظهور، یک مدلول تصدیقی شماره دو داریم یعنی حجیت. مراد دو جور است مراد استعمالی یا مراد جدی. اشکال ما به علامه این بود که منظور شما از اینکه باطل شرعی مراد است مراد جدی را می گوید این اشکال ندارد ولی اگر منظور شما مراد استعمالی است این حرف اشتباه است زیرا ادله امضا و ادله ملاقای به عرف شده ظهورشان در عناوین عرفی دارد.

لذا به مروج می گوییم اینکه شما می گوید لازمه حرف حضرت امام این است که این عناوین باطل شرعی شوند این گونه نیست زیرا حضرت امام اصرار دارند که این عنوان ظاهر فی الباطل العرفی و مراد استعمالی از آن باطل عرفی است اما حجة فی الباطل الشرعی. و آن روایت صحیح که شارع گفت اخذ به قمار را شما صحیح عرفی می دانید این باطل شرعی است. و بر همین اساس می گوییم بین خروج از باطل و خروج از سلطنت فرق است در خروج از باطل چون باطل غیر قابل تخصیص است خروج نمی تواند حکمی باشد خروج حکمی می تواند ظهور ساز باشد ولی خروج موضوعی ظهور ساز نیست. زیرا فرق است بین سلطنت و باطل، سلطنت را می توان تخصیص زد ولی باطل را نمی شود تخصیص زد. شارع

می تواند بگوید خمر و خنزیر مال نیست تخصیصاً، صبی سلطنت ندارد، اینها اشکالی ندارد شارع می تواند بگوید سلطنت متوقف بر بلوغ شرعی است - اگر ادله راه داد - ما می گوئیم آقای مروج شما فارق بین قول حضرت امام و علامه را توجه نمی کنید اشکال شما به علامه وارد است ولی به حضرت امام وارد نیست و قیاس مسأله خروج از باطل با سلطنت و مال، قیاس مع الفارق است چون تخصیص در سلطنت و مال امکان دارد لسانش آبی از تخصیص نیست اما باطل را نمی شود تخصیص زد و گفت هر باطلی الا باطل فلانی.

اشکال جواب دوم اینکه قرینه مقام را برای محقق خوئی نمی توان استفاده کرد زیرا قرینه مقام در باطل واقعی نیست بلکه در باطل شرعی است لکن در کلام حضرت امام اشکال این است که کی گفته اعطای قاعده است. اینجا اگر شما ثابت کردید الا استثنا متصل است می شود اعطای قاعده. اگر گفتید الا منقطع است - که منقطع است - که اکثر مفسرین گفته اند استثنا منقطع است در این صورت استثنا با عنوان تجارت صورت گرفته است نه با عنوان حق، تقابل حق و باطلی نیست که بگویید اعطای قاعده است. اگر ما استثنا را با عنوان حق انجام می دادیم حق داشتید می گفتید ولو استثنا منقطع است اما تقابل حق و باطل اقتضا می کند اعطای قاعده را. لذا به محقق خوئی اشکال کردیم. شما بگویید چه اشکال دارد که بگوید تقابل بحث حق است. اشکالش این است که اگر تقابل حق و باطل پیش می آمد، این آیه را در نکاح هم می توانستید بکار ببرید در صورتی که ظاهر آیه در مسأله اکل مال است: لا تاكلوا اموالکم - زوجه که مال نیست - الا ان تكون تجاره. حضرت امام تعبیدی زیادی به ظاهر دارد. می گوید این مقابله وقتی رفت روی عنوان اکل مال عرف از مال القای خصوصیت نمی تواند بکند. اگر مسأله تقابل حق و باطل بود حرف دیگری می شد

نتیجه می گیریم اصل اینکه گفته شود اطلاق مقامی داریم و شارع در مقام القای قاعده است و القای قاعده اقتضا دارد فهم عرف را در شناخت باطل شرعی حجت بداند خانه از پایست ویران است. کدام اعطای قاعده؟

فتحصل از مجموع مطالب اینکه اگر کسی این چند نکته را رعایت کند در باتلاق اشکال حضرت امام گیر می کند:

یک: عنوان در آیه، باطل عرفی است. ظاهر فی الباطل العرفی

دو: استثنا منقطع است زیرا تخصیص باطل امکان ندارد .

سه: تقابل بین حق و باطل در آیه مطرح نیست. در مستثنی منه باطل است ولی در مستثنی تجارت است نه حق. مسأله اعطای قاعده منتفی است. اگر کسی این سه نکته را مبنا قرار دهد هم می تواند جواب محقق خوئی را بدهد که باطل واقعی را آورد. می گوئیم غلط است. و هم می تواند جواب علامه را بدهد که گفت باطل شرعی است. می گوئیم باطل شرعی، ظاهر آیه نیست. حجیت سر جایش است. هم می تواند جواب مروج و همه محشین دیگر را بدهد که در حجیت سراغ باطل

شرعی می روند ولی می خواهند با قرینه مقام یعنی اعطا قاعده مساله را حل کنند. اعطای قاعده ای نیست. اگر این سه نکته رئیسی را مبنای فهم آیه بدانیم که حق همین است، چکار کنیم با بیان شیخ؟ آیا قاعده لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل از کار می افتد؟ و نمی توانیم جزو ادله ی اصالة اللزوم فی الملک از آن استفاده کنیم یا نه؟ ان شاءالله آماده شدیم فرمایش حضرت امام را بررسی کنیم.